

در جستجوی میراث مشترک فرنگی

حسین خدیوچم

و سوداگر بازار محبت شدم، تصمیم گرفتم در چند کشور عربی زبان شمال آفریقا به سیر و سیاحت بپردازم تا اگر زمینه‌ای مساعد پیش آمد از مغالهای ارزنده‌ای برای اهل کتاب به همراه آورم.

این سفر از راه دریا و خشکی آغاز شد و حدود یکماه در زادگاه این خلدون و همین این بطولته برسه زدم و در سر راه خود از هر خرمن علمی خوشه‌ای چیدم.

سرانجام از بندر طنجه وارد اسپانیا شدم و از آنجا به سویس رفتم و پس از ۶۲ روز سیر و سلوک درویشانه به ایران عزیز بازگشتم.

خلاصه‌ای از یادداشتهای فراوان این سفر را زیر عنوان «سفر پنجم» در چند شماره مجله فکین قلمی کردم که بانگارش گزارش مفصل کنگره شیخ علوسی - در شماره فروردین ماه امسال - پیوند آن سلسله مقالات به اجبار گسیخته شد و آن داستان ناتمام ماند.

در آغاز سال ۱۳۴۹ باردیگر - به یاری وزیر فرهنگ و هنر و همکاری اداره کل روابط فرهنگی - فرصتی مناسب پیش آمد و برنامه‌ای تنظیم شد تا با حوصله و دقت بیشتر چند ماهی در کشورهای عربی زبان شمال آفریقا، در زمینه میراث مشترک فرهنگی به پژوهش بپردازم و در مورد همبستگی‌های دیرین ایران با کشورهای اسلامی آن اقلیم مآخذی گرد آورم. دامنه این مطالعات بسیار وسیع بود، زیرا فرمان رفته بود که باید در زمینه‌های مختلف فرهنگی و هنری - از انواع علوم محض و ادبیات و ذوقیات و فرهنگ عامه و سنتهای موجود و آداب و رسوم گرفته، تا دانشگاههای امروزی و مدارس دینی قدیمی و انواع کتابهای خطی و چاپی - مطالعاتی دقیق و مستند بعمل آورم و حاصل کار خود را همراه با مآخذ ارزنده برای مردم هنرشناس ایران بهارمغان بیاورم.

چون گشاده‌رویی و مهربانی در کار بود، از کار زیاد

اوایل سال گذشته از سوی دولت فرانسه خبری انتشار یافت که قرار است در شهر ساحلی نیس جشنواره‌ای، از بهترین کتابهای چاپی سراسر گیتی، برگزار شود. برای شرکت ایران در این مراسم میان وزارت فرهنگ و هنر و بنیاد فرهنگ ایران مکاتباتی رد و بدل شد، سرانجام دری به تخته خورد و یک بلیط مسافرتی و حواله‌ای برای بیست روز مأموریت همراه با نامه‌ای در اختیار مخلص گذاشتند تا برای شرکت در جشنواره رهسپار فرانسه شوم.

پیش از آنکه مقدمات این سفر فراهم آید، در دنیای خیال با خود حساب می‌کردم که از فرصت موجود دو آرزو بر آوردم می‌شود: یعنی مجالی پیش آمده که می‌توانم در آنجا هم از تماشای کتابهای متنوع کشورهای شرکت کننده بهره‌ور شوم و هم چند صباحی در جمع تهیدستان در ساحل زیبای شهر نیس به سیر در آفاق و انفس بپردازم و احتمالاً در فرصتهای مناسب از رزق چشم که ترخش با موجودی جیب‌های خالی هم آهنگ می‌نماید بهره‌مند گردم!

اما بر اثر پیداشدن برخی موانع دشوار، و دیر بیدار شدن بخت خفته ما، این سفر در موقع مناسب ممکن نشد. در نتیجه هنگامی به اروپا رسیدم که نزدیک یکماه از پایان جشنواره سپری شده بود و سفره آن بزم را از بیخ و بن برچیده بودند. با اینهمه فرصتی مناسب پیش آمده بود و اینک بولی که در اختیار داشتم در کفم بی‌قراری می‌کرد.

چون زندگی پر تشیب و فراز من همیشه با حساب و کتاب همراه بوده، برای تنظیم برنامه‌ای مناسب همه گوشه و کنار کار را نیک بررسی کردم. پس از محاسبات دقیق به این نتیجه رسیدم که که با آن فرصت کوتاه و بول اندک؛ نه عیش و عشرتی دلخواه میسر می‌شود، و نه به درمان بیماری مزمن آسم امید می‌رود، و نه برای پرداخت بهای دکتر و دارو بسنده خواهد بود.

بنابراین از دنباله‌روی آرزوهای ناممکن دست شستم



قصر مشرق در تونس

در نیمه دوم راه با ادب و وظیفه‌شناس شدند، وزیران هرزه‌درای خود را بر اثر هبت معنوی رانندۀ دوم، در کام کشیدند. . . . از رفتار متضاد آن دو راننده و افسارگسیختگی گروهی از مسافران یادداشتهای آموزنده‌ای فراهم آمد که نگارش آنها در محور این مقال نیست. . . .

خوشبختانه در اروپا از آن جمع مسافران نااهل جدا شدم و پس از چندی تنهای تنها راهی افریقا گردیدم. . . . روز جمعه پنجم تیرماه ۱۳۴۹ برابر با ۲۶ ژوئن ۱۹۷۰ وارد شهر تونس شدم. (البته خوانندگان می‌دانند که پایتخت کشور تونس نیز تونس نام دارد). . . .

۳۲ روز در کشور تونس باقیماندم و از شهرهای باستانی و مشهور این کشور مانند قیروان و سوسه و صفاقس و منستیر (زادگاه رئیس بورقیبه) دیدن کردم. . . .

در این کشور، به شیوۀ دیرین خود هم از خاندان (به اصطلاح اعراب «زاویه») دیدن کردم، هم با دانشوران ایران دوست مصاحب شدم، هم به کتابخانه‌های عمومی و خصوصی راه یافتیم، هم به یاری سفارتیان بی‌ریا و صاحب‌ذوق به محافل رهنمون

و مدت کم نهراسیدم و همه پیشنهادها را با جان و دل پذیرفتم. . . . در تاریخ چهاردهم خرداد ماه ۱۳۴۹ این مأموریت را با اتوبوس آغاز کردم تا هم موجودی اندک برای ادامه این سفر دور و دراز بسنند و هم از دیدن شهرهای سوزناک بهر پای بیشتر حاصل آید. . . .

از تهران تا مونیخ هشت روز از عمر گرانبایه تلف شد، تنها امیدم در این راه آن بود که در استنبول از چند شخص خطی سراغ بگیرم و یادداشت بردارم. . . .

شگفت آنکه کاروان ما را، در این سفر، دوشرکت مختلف زیر یک نام اداره می‌کردند، نتیجه آنکه نیمی از راه با راننده‌ای فریبکار و بی‌ادب مصاحب بودیم که از رفتار ناهنجارش دل خون شد و جان به لب رسید، و نیم دیگر را در صحبت مهربان مردی مؤدب و صاحب سلیقه و انسان دوست دمخور شدیم که اندوه پیشین را از دل زدود. . . .

در نیمه اول راه داستان «کمال همنشین» نیک نمایان شد، زیرا رفتار راننده اولی گروهی از مسافران را به یابو گوئی و تجاوز به حقوق دیگران واداشت، در صورتی که همان مسافران

شدم که نمایشگر سطح فرهنگ و هنر واقعی تونسیان بود، و از این رهگذر باید سیاست‌گذار پروانه و ناهید و بزرگ و جناب سفیر رضا قدیمی بوده باشم.

در این کشور علاوه بر برنامه‌هایی که از ایران برای تنظیم شده بود، در دو سخنرانی رادیویی و یک مصاحبه تلویزیونی شرکت کردم و در جراید آنجا نیز اثری برجای گذاشتم و برای خود یادداشتهای فراوان تهیه کردم که به شرط زندگی دربارهٔ هر یک از آنها جداگانه بحث خواهیم کرد.

پس از تونس رهپار الجزایر شدم، روز هفتم مردادماه وارد این کشور گردیدم، چون برنامه‌ام رسمی نبود و خودم نیز از یاری نادریشان بهره‌مند داشتم، پس از پنج ساعت دوندگی هتلی پیدا کردم که شیر دستشویی آن بی‌آب بود، ولی در عوض از ستفش دایم آب می‌چکید، در آن دخمه هرطور بود شبی به روز آمد تا آنکه صبح راهی سفارت شدم. از قضا رنج شب به ناکامی روز منتهی شد، یعنی به روایت سفارتیان، مراکز فرهنگی و هنری تعطیل بود، بنابراین طی سه روز اقامت بدون هیچ یار و راهنما، از کتابخانه ملی و چند دانشور کتابدوست دیدن کردم و برای صرف‌جویی در وقت بلافاصله راه کشور زیبا و کهنال مراکش (مغرب الاقصی) را در پیش گرفتم.

روز دهم مردادماه وارد کازابلانکا شدم و دو روز بعد در شهر رباط خود را به سفیر ایران - احمدعلی بهرامی - معرفی کردم. خوشبختانه او مردی دانا و خونگرم و کثادامرو بود، و همکاری علی‌اکبر شهبازی باصفا و بی‌ریا.

۳۶ روز در این کشور باقیماندم و از شهرهای کهنال و مراکز فرهنگی ریشدار و دانشورانی مایه‌ور همچون عبدالله گنون، توشه‌های علمی فراوان اندوختم و اسناد بسیار در اختیارم قرار گرفت که نمایشگر پیوند دیرین مردم این کشور با ایرانیان روزگاران گذشته بود. مصاحبه‌ای با والاحضرت لاله فاطمه اثرها - رئیس سازمان زنان مغرب - داشتم و چند مقاله عربی برای جراید آنجا نگاشتم که ترجمهٔ فارسی هر یک از آنها به نوبت و در جای خود خواهد آمد.

از کتابخانه پادشاهی والخزانة العامة (کتابخانه ملی) و کتابخانه قرویین و مراکش تا آنجا که مجال بود بهره بردم و بر اثر راه یافتن به چندین کتابخانه عمومی و خصوصی دیگر برای من مسلم شد که مقداری از میراث فرهنگی موجود در آنجا را به اروپا و اسپانیا برده‌اند.

این رد پا را دنبال کردم تا در کتابخانهٔ اسکوریال اسپانیا به نسخهٔ قدیمی کتاب «جوامع العلوم» شعبان فریبگون برخوردیم و عکس آن را همراه خود به ایران آوردم که این شاه‌الله زودی چاپ خواهد شد. در این سفر به مراکش (مغرب الاقصی) به هنگام دیدار از کشورهای پرتغال و اسپانیا، اگر چه از مهربانی و کره‌گشایی هم‌میهنان بهره‌ام نبردم، اما زیارت

کتابخانه‌ها و تماشای آثار ارزندهٔ فراوان اسلامی که در برخی از شهرهای آنجا نگهداری می‌شود، این کمبود را جبران کرد و حاصل‌کارم دلخواه از آب درآمد.

برای تکمیل کار خود از اسپانیا رهپار قاهره شدم، و آن خود داستانی دارد مفصل و شنیدنی که در جای خود قلمی خواهد شد.

چرا به مصر رفتم و از دانشوران و مراکز فرهنگی آنجا چه بهره‌های فراوان بردم؟ داستانی است که گلچینی از آن را در این مقال می‌نگارم:

دوران توقف من در کشور مراکش رو به پایان بود که مژدهٔ برقراری مجدد روابط سیاسی ایران و مصر را شنیدم، دریافتیم که بر اثر درایت و دوراندیشی رهبران این دو کشور کهنال ایرهای تیره کدورت چندساله به یکسو رفته و خورشید صفا و یگانگی باردیگر در آسمان این دوسرزمین دوست و برادر آشکار گردیده است.

به دنبال انتشار این خبر از سوی سفیر مصر در رباط عنایتی شد که دریافتیم برای تکمیل تحقیقات علمی خود و ورود به کشور مصر بلا مانع است. حقیقت را برای سفیر ایران در رباط باز گفتم. او نیز گشاد رویی سفیر را به فال نیک گرفت و گفت: چون حسن‌نیت در کار است و توج‌جز مطالعه و تحقیق هدفی نداری، با این سفر، هم می‌توانی اسناد و مآخذ علمی خود را در مراکز فرهنگی مصر بدست آوری، هم گلچینی از فرهنگ و هنر مصر امروز را برای روشنفکران ایرانی به ارمغان ببری و اگر مجال و فرصتی پیدا کردی ضمن شرکت در مراکز فرهنگی اندکی از پیشرفتهای امروز ایران را برای علاقه‌مندان یادآور شوی...

با این هدف و اندیشه به قاهره رفتم و کار خود را به یاری وزارت فرهنگ و هنر مصر و آگاهی سفارت ایران در قاهره آغاز کردم. ۲۴ روز در شهرهای قاهره و اسکندریه بسر بردم و در این فرصت اندک بهره‌های فراوان علمی نصیب شده.

زیرا از دیدار کشورباستانی مصر بهره‌ور شدم. در صحبت مردم مهربان و خونگرم و مهمان‌نوازش شادمان گردیدم. اهرام شکوهمندش را از نزدیک دیدم. از تماشای آثار فرعونیان در شگفتی فرو رفتم. از دقت در نظر افتکاری هنرمندان اسلامی که نمونه‌های فراوان آن در بناهای برجای ماندهٔ دوران مختلف اسلام جلوه‌گر است لذت بسیار بردم. از حرکت آهسته و ناپیدای رود به‌ناور نیل که همچون عمر آدمی دایم گذران است به روزگار چهل و چهار سالگی پند گرفتم. به فرستهای مناسب و به اندازهٔ حال و مجال موجود به کانونهای مختلف فرهنگی و هنری و عرفانی آنجا راه یافتیم.



نمونه‌ای از خطوط تونسی

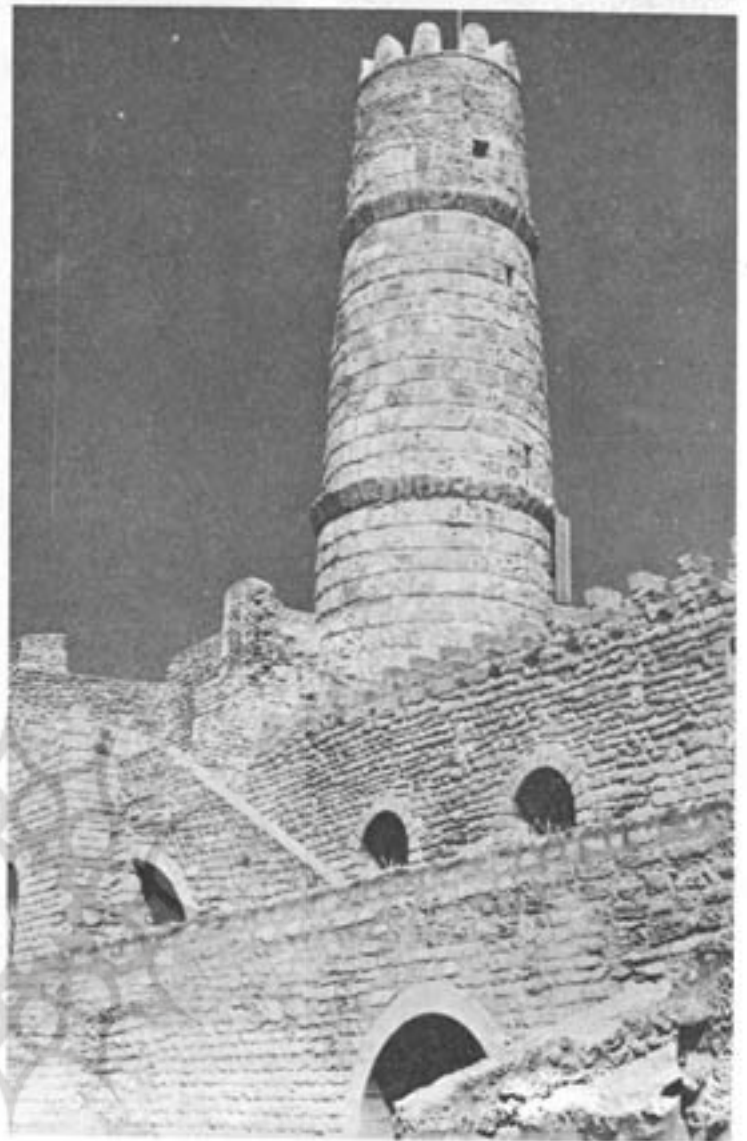
زیرا دریافته‌اند که نغمه خوش از دل مردم صاحبذوق سرچشمه میگیرد. در تلویزیون این دیار برنامه‌های گوناگون علمی و اجتماعی و انسانی دیده می‌شد و از حرمت آن سخنی در میان نبود.

خیابانهای شهر پنج میلیون نفری قاهره از انواع راهگذر پر بود بازارها با واج و پر کالا و شلوغ، خوراکیهای متنوع از کنجشک و کبوتر پر کننده تا گوسفند و گاو سر بریده و انواع میوه‌های محلی به حد وفور در نقاط مختلف شهر موجود، و از لحاظ قیمت ارزان بود.

مردم قاهره تقریباً همگان کار می‌کردند، بیکاره و گدا به ندرت دیده می‌شد. قانون جدید جمهوری - مانند ایران - به زن و مرد مصری حقوق و آزادی یکسان بخشیده. در نتیجه شرکت زنان در ادارات دولتی و شرکتهای ملی و فروشگاههای معمولی به صورت امری عادی درآمده است، دیگر زن مصری مجبور نیست مانند گذشته بعنوان جیره‌خوار مرد خانه‌نشین و از هر گونه حق اجتماعی محروم بوده باشد.

و در مراکز با عظمت یکتاپرستی ساعتها با خویشتن خویش خلوت کردم و گاه و بیگاه به شور حال پرداختم. بر اثر گفت‌وگوهای علمی و ادبی با دانشوران مصری ساعتها همچون دلدادگان بهراز و نیاز سرگرم شدم و در تمام مراحل فرشته یگانگی و نیک‌اندیشی رخ می‌نمود. . . .

هنگامی به قاهره وارد شدم که بخشی از جهان عرب سخت آشفته بود، مردم مصر نیز به رهبری هوشیار مردی وطن‌دوست برای دفاع از زادگاه خود با دشمنی لجوج و سرسخت دست به گریبان بودند. هر روز می‌کشتند و کشته می‌دادند، اما از این رهگذر ترسی به خود راه نمی‌دادند، و در رفتار و کردار روزانه آنان اثری از هول و هراس دیده نمی‌شد. از مساجد قاهره صدای دلنشین قاریان قرآن در هر پنجگانه نماز بلند بود همزمان با این صداها چهچه بلبیل شرق - ام کلثوم و دیگر ترانه‌خوانان مصری - از فرستنده‌های مختلف رادیو و تلویزیون در فضا پخش می‌شد، و این خود نمایشگر آزاداندیشی علمای دینی جامعه‌الازهر بود که موسیقی را مباح دانسته‌اند،



رباط الفتح - این رباط در شهر
سستر زادگاه بوقیه واقع
نده و طبق گفته مورخان اولین
رباطی بود از هزار رباطی که
مابین تونس و مصر (اسکندریه)
برای مقابله با دشمنان دریائی
ساخته شده است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از تعداد کارمندانش پرسشی نکردم ، در درجه سوم با ارباب
جرایم آشنایی پیدا کردم که تنها روزنامه الاهرام این کشور
دارای يك ساختمان با عظمت مرکزی و چندین محل فرعی است
که بیش از دوهزاروپانصد کارمند دارد و از پرتیراژترین
روزنامه‌های عربی است که در دنیای عرب و خارج از آن خواننده
فراوان دارد . . .

در تمام این مراکز فرهنگی با هر کارمندی که رو برو شدم
وظیفه خود را نیک می‌دانست ، تقریباً همگان در این اندیشه
بودند که اگر کارمن به آنان مربوط می‌شود به سرعت انجام دهند
و اگر برعهده دیگری است هرچه زودتر آن دیگری را پیدا
کنند و مرا به او سپارند تا دقیقه‌ای بیهوده تلف نشود .

در تمام دستگاههای دولتی که من در آنجاها آمیلموشدم
داشتم صرفه‌جویی در وقت و پرهیز از کاغذبازی نیک دیده
می‌شد . صداقت و همکاری در همهجا حکمفرما بود ، زیرا
پیش از اقدام در هر کار با اهل فن مشورت می‌شد و پس از اخذ
تصمیم ، هر کاری جریان عادی و طبیعی خود را طی می‌کرد
و در اولین فرصت ممکن پاسخ لازم به ارباب رجوع داده
می‌شد .

بیشتر برخوردهای من با رئیس و سرپرستان قسمتهای
مختلف دارالکتب التومی (کتابخانه ملی) بود که در حدود
یکهزار کارمند و بیش از يك میلیون کتاب چاپی و خطی دارد ،
سپس با گردانندگان وزارت فرهنگ و هنر سروکار داشتم که

من درصدد ستایش مردم مصر نیستم بلکه آنچه در اینجا می‌نگارم حقایقی است که به چشم خویش دیده و از نزدیک بررسی کرده‌ام . . .

اول آنکه در دانشگاه‌های کشور مصر مانند دانشگاه قاهره - دانشگاه عین شمس - ادبیات فارسی - تدریس می‌شود و کسانی که در این رشته لیسانس و دکتری گرفته‌اند بسیارند . . . همچنانکه این کشور از لحاظ چاپ متون ارزشمند فارسی مانند بوستان و گلستان سعدی و دیوان خواجه شیراز پیشگام بوده است . علاوه بر این تعداد بسیاری از کتابهای فارسی تاکنون در این سرزمین به عربی ترجمه و چاپ شده است که از آن جمله شاهنامه فردوسی و تاریخ بیهقی و سفرنامه ناصر خسرو و جامع التواریخ رشیدی و دیوان حافظ و قلمرو سعدی ، نوشته علی دشتی و . . . را می‌توان نام برد . . .

در «دارالکتب القومیه» قاهره - در محلی امن، مجموعه‌ای نفیس از کتابهای خطی و چاپی فارسی نگهداری می‌شود که از جهات مختلف قابل بررسی است .

این کتابخانه تاکنون برای نسخه‌های خطی فارسی خود تا سال ۱۹۶۳ میلادی دو مجلد فهرست چاپی به نام «فهرس المخطوطات الفارسیه» منتشر کرده است . این فهرست به همت «استاد نصرالله مشرطرازی» تدوین و در سال ۱۹۶۷ میلادی چاپ و منتشر گردیده است .

مطالب این فهرست بر اساس عنوان کتب مرتب شده که شیوه‌ای نیکوست ، زیرا هر محقق به آسانی می‌تواند مشخصات کتاب مورد نیاز خود را در کوتاه‌ترین مدت از آن بدست آورد . در این فهرست تعداد ۴۵۵۴ کتاب خطی فارسی معرفی شده و مؤلف در مقدمه خود مطالبی به عربی نگاشته که گزیده آن چنین است : «میان دو زبان عربی و فارسی در دوران پیش از اسلام اندک پیوندی برقرار بوده ، ولی با انتشار اسلام در سرزمین ایران این پیوند رو به افزایش نهاد تا بدان حد که هر يك از این دو زبان در دیگری اثری آشکار برجای گذاشت و نیز هر کدام به تنهایی در پیدایش میراث فرهنگی و هنری و اجتماعی اسلامی نقشی متمایز و متفاوت داشته‌اند .

دو زبان فارسی و تازی را می‌توان به دو بال پرندمای تشبیه کرد و آن پرند را فرهنگ و تمدن اسلامی نامید ؛ زیرا هر يك از این دو زبان در پیدایش تمدن اسلامی سهمی فراوان داشته‌اند ، و بر اثر همبستگی میان آنها بوده که این تمدن در شرق و غرب جهان اسلام منتشر گردیده است . بنابراین تمدن اسلامی در قسمت غربی دنیای اسلام با ردای زبان عرب جلوه‌گر شد ، و در سمت مشرق آن با خلعت زبان فارسی رخ نمود . همین همبستگی سبب شد که دانشمندان ایران چندین قرن

آثار علمی و ادبی خود را با زبان قرآن و اسلام عرضه کردند و از این رهگذر در کمال و رواج زبان عربی گامهای ارزنده‌ای برداشتند . . .

این نظریه استاد طرازی که در سراسر فهرست او گواه فراوان دارد واقعیتی است که مورد تأیید دانشوران درون‌نگر ایرانی بوده و هست . . .

استاد طرازی علاوه بر این فهرست کتاب ارزنده دیگری به نام «الفهرس الوصفی» برای نسخه‌های خطی مصور و مذهب و مینیاتوردار فارسی آماده کرده که در آن هفتاد نسخه ارزنده موجود در دارالکتب قاهره - از آفریده‌های هنرمندان چیره‌دست ایرانی - معرفی گردیده است . این فهرست در سال ۱۹۶۸ با مقدمه دکتر ثروت عکاشه وزیر فرهنگ و هنر مصر چاپ و منتشر گردیده است .

در این فهرست با آثار هنرمندانی بزرگ همچون کمال‌الدین بهزاد آشنا می‌شویم که وصف آنها در این مختصر نمی‌گنجد .

مؤلف فهرست هر يك از تصاویر برگزیده خود را با مراجعه به استاد و مآخذ معرفی کرده است . به علاوه در مقدمه این فهرست با مختصری از تاریخ هنر صورتگران اسلامی آشنا می‌شویم که بر علاقه‌مندی مؤلف در کار خود گواهی می‌دهد .

استاد طرازی کتاب دیگری دارد زیر عنوان «نورالدین عبدالرحمن جامی» و فهرست نسخه‌های خطی آثار او ، که به مناسبت بانصد و پنجاهمین سالگرد میلاد جامی که در کابل برگزار شد ، انتشار یافته است .

طرازی هم‌اکنون با همکاری گروهی از کارمندان فارسی‌دان دارالکتب سرگرم تهیه فهرست کتابهای چاپی فارسی است که در آینده‌ای نزدیک اهل کتاب از آن بهره‌مند خواهند شد . در بخش مخطوطات دارالکتب بیش از هشتاد هزار نسخه خطی اسلامی - عربی و فارسی و ترکی - موجود است . خوشبختانه در وقت کوتاهی که در قاهره بودم سعادت تماشای برخی از آنها نصیب شد .

از آن جمله نسخه‌ای بی‌نظیر با مجلد زرکوب «بوستان سعدی» است که در سال ۸۹۳ هـ به قلم عبدالله کاتب نوشته شده و به خامه «یاری هروی» تذهیب گردیده و با شش تابلو مینیاتور از کمال‌الدین بهزاد - یار فائل شرق - آراسته و کامل شده است . در این قسمت نیز برای اولین بار از مقداری اوراق ارزنده پاپیروس مکتوب دیدن کردم که از میراث کهن دولت کهنسال مصر و ایران حکایت می‌کند .